



حکایت



بوعلی و بانگِ گاو

یکی از بزرگان، بیمار شده بود، چنان که تصور می کرد، گاو شده است. پس همه روز، بانگ می کرد

نوعی آش خوب شود

و این و آن را می گفت: «مرا بکشید که از گوشت من هریسه، نیکو آید.»

کار او به درجه‌ای بکشید که هیچ نمی خورد و اطبا در معالجت عاجز ماندند. سرانجام، خواجه

درمان

ابوعلی سینا را آوردند تا او را علاج کند.

خواجه، قبول کرد و گفت: «گاو کجاست تا او را بکشم؟!»

جوان، همچو گاو، بانگی کرد، یعنی اینجا هستم!

خواجه بوعلی گفت: «او را به میان سرای آورید و دست و پای او را ببندید و بخوابانید.»

بیمار چون آن شنید، بدوید و جلو آمد، و بر پهلوی راست، ^{خوابید} خفت و پای او سخت بیستند. پس

خواجه بوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و نشست و دست بر پهلوی او نهاد، چنان که عادت قصابان

باشد. پس گفت: «وه! این چه گاو لاغری است! این را نمی توان کشت، علف ^{چاق} دهیدش تا فربه شود.»

پس، خواجه، برخاست و بیرون آمد و حاضران را گفت: «دست و پای او را بگشایید و خوردنی،

آنچه ^{دستور می دهم} فرمایم پیش او برید و او را گوئید: بخور تا زود فربه شوی.»

چنان کردند که خواجه گفت. خوردنی پیش او بردند و او می خورد، بدان امید که فربه شود، تا او را بکشند.

پس، یک ماه سپری شد و چنان که خواجه بوعلی فرموده بود، کاملاً ^{تندرست شد} صحت یافت.



 مفهوم این حکایت با کدام مثل تناسب دارد؟

☐ قدر عافیت، کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

☐ هر سخن جایی و هر نکته، مکانی دارد.

☐ بخور بخواب، کار من است؛ خدا نگاه دار من است.

☐ بخور تا توانی به بازوی خویش

☒ عقل سالم در بدن سالم است.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید:

به این معناست که انسان ها زمانی که دچار مشکل و گرفتاری می شوند آن وقت قدر داشته ها و نعمت های خدا را می داند.

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد:

هر سخن و کلمه را باید با فکر و توجه به شرایط مردم و مکان عنوان کرد.

بخور بخواب کار من است؛ خدا نگه دار من است:

این مثل به افراد تنبل اشاره می کند که حال انجام کاری را ندارند ولی از خداوند توقع موفقیت را دارند.

بخور تا توانی به بازوی خویش:

تا آنجایی که قدرت و انرژی و زور بازو داری سعی و تلاش کن و نان عمل خودت را بخور و از هیچ کس توقع نداشته باش.

عقل سالم در بدن سالم است:

هرگاه جسم سالم و نیرومند باشد فکر هم خوب کار می کند.